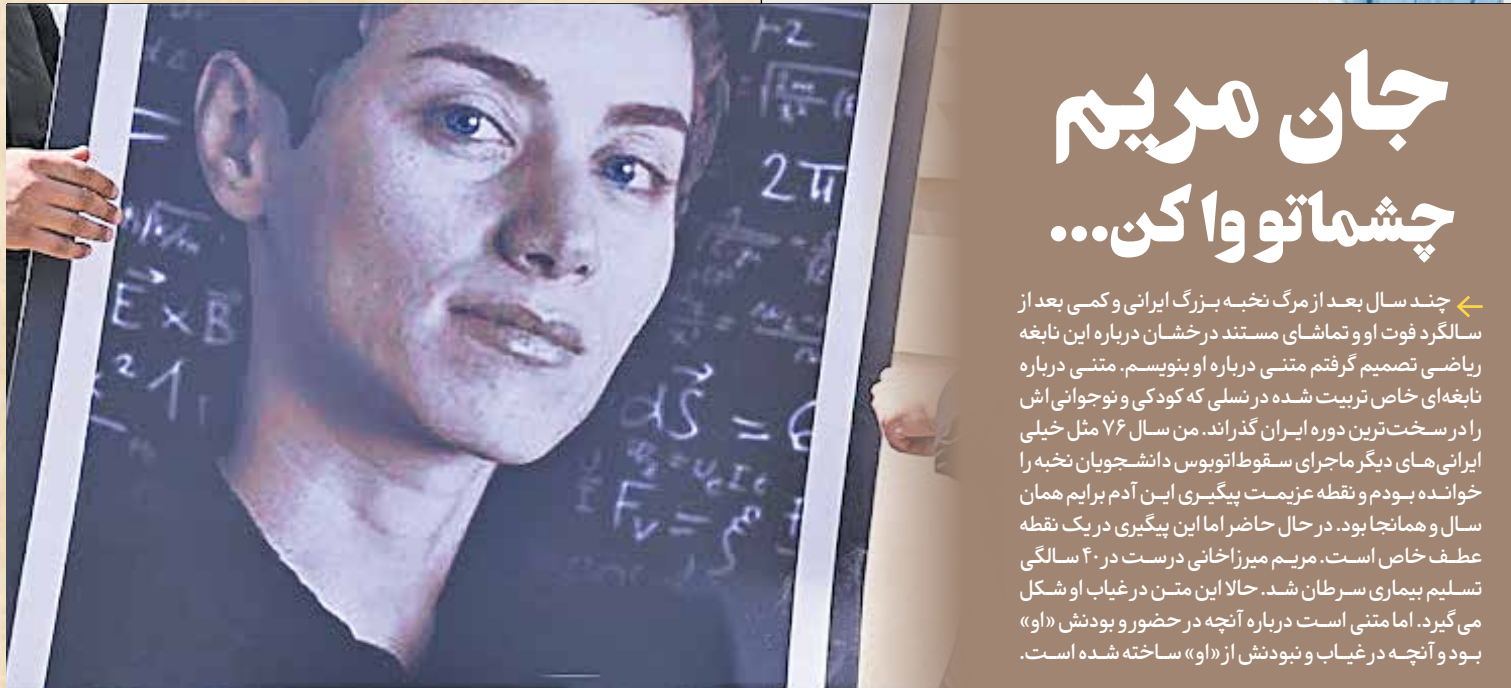




امید بلاغتی / نویسنده و منتقد
او چند گزاره نوشته درباره زنی که جان ریاضی بود

صفحه آخر



جان مریم چشما تو وا کن...

چند سال بعد از مرگ نخبه بزرگ ایرانی و کمی بعد از سالگرد فوت او و تماشای مستند درخشان درباره این نابغه ریاضی تصمیم گرفتم متنی درباره او بنویسم. متنی درباره نابغه‌ای خاص تربیت شده در نسلی که کودکی و نوجوانی اش را در سخت‌ترین دوره ایران گذراند. من سال ۷۶ مثل خیلی ایرانی‌های دیگر ماجرای سقوط اتوبوس دانشجویان نخبه را خوانده بودم و نقطه عزیمت پیگیری این آدم برایم همان سال و همانجا بود. در حال حاضر اما این پیگیری در یک نقطه عطف خاص است. مریم میرزاخانی درست در ۴۰ سالگی تسلیم بیماری سرطان شد. حالا این متن در غیاب او شکل می‌گیرد. اما متنی است درباره آنچه در حضور و بودنش «او» بود و آنچه در غیاب و نبودنش از «او» ساخته شده است.

مریم میرزاخانی که بود؟

حتی فکرش را نکنید این گزارشی است از زندگی، تولد تا فوت زنی که بلاشک نابغه ریاضیات بود. این متن نمی‌خواهد اشاره کند به اینکه مریم پیش از جایزه فیلدز جوایز کلی و بلومنتال را برده بود. نمی‌خواهد به این موضوع بپردازد که کدام دلایل او را به یک چهره مهم آکادمیک در ریاضیات جهان تبدیل کرده بود. نه هیچ کدام اینها نخواهد بود. نقطه آغازین شرح دادن اینکه «او» که بود- بله من هم همچون بسیاری کسان بعد از مرگ مریم میرزاخانی دارم آنچه را فکر می‌کنم «او» بود، شرح می‌دهم.- این کلمات است: «دوران جنگ سخت بود. بعد از جنگ موقعیت‌های مناسبی برایم فراهم شد. مدرسه راهنمایی و دبیرستان خوب. فکر می‌کنم من جزو نسل خوش شانس بودم. چون در دوره نوجوانی‌ام وضعیت پایدارتر شد.» این نریشنی است با صدای مریم در ویدئویی که درباره او پس از دریافت جایزه فیلدز ساخته‌اند. این نگاه اوست به سال‌های آغازین دهه هفتاد و سال‌های پایانی دهه شصت. این درجه از انصاف در نگاه به کشور، نظام آموزشی و آن سال‌ها مریم میرزاخانی را تعریف می‌کند.

خبرنگاری نوشته بود بعد از فوت مریم با خانواده‌اش تماس گرفتم و در پاسخ به درخواست من برای مصاحبه پاسخ دادند که با احترام علاقه‌ای به مصاحبه نداریم. مریم دوست نداشت زندگی خصوصی‌اش در رسانه‌ها مطرح باشد. این همه آن چیزی است که از مریم میرزاخانی تصور می‌کردم. چیزی درست شبیه عباس کیارستمی در جهان و ساحت دیگری که تازه در ذات خودش با رسانه و در چشم بودن و در توجه جلب کردن ناگزیر است. با خودم فکر کردم پاسخ خانواده مریم، آن نریشن بی‌تظیر در ویدئویی که درباره زندگی‌اش و نگاهش به ریاضیات است و همه تلاش‌های نافرجام برای یافتن گفت‌وگو، مصاحبه و... چیزی از جهان بینی و نگاه «او» به زندگی برملا می‌کند.

این ایده شاید بلند بلند فکر کردن است اما جز بعضی حوزه‌ها که ناگزیر درگیر رسانه و حضورهای پررنگ رسانه‌ای هستند کدام آدمی که جهان را از خود متأثر کرده است، درگیر این

حاشیه‌ها و هرچیزی جز متن اصلی فعالیتش است؟ تلاش و تأکیدم بر فهم جهان‌بینی و نگاه مریم به زندگی حاصل این باور است که تصور می‌کنم بدون جهان‌بینی و نگاهی ویژه به هستی مقدور نیست در جایی بایستی که «او» ایستاده بود. یک ریاضیدان تراز اول دنیا که احتمالا بسیاری از تصمیم‌هایش بر مبنای فهم همین که کجا ایستاده بود فهمیده می‌شود. دور از همه حاشیه‌ها، دور از قرائت‌های سیاسی حاد از شرایط زندگی‌اش در دهه‌های سخت ایران آن هم به‌عنوان یک‌زن، دور از رسانه‌ای کردن بیماری‌اش - که انگار همین چند هفته پیش که خبرش آمد گمان کردیم تازه بیماری‌اش شروع شده است در حال ارزشگذاری نیستم. کسانی ممکن است بنا به شغل و حرفه و علایق و تفکرشان بر این مبارزه‌ها ارزشی مترتب باشند- دور از سخن گفتن از همه چیزهایی که در تخصص او نبود و...

این‌ها قرائت‌های من از مریم میرزاخانی نیست. این آن چیزی است که با استناد به جست و جو در زندگی‌اش و همه آنچه تحت عنوان نظراتش در قالب مصاحبه و ویدئو و... وجود دارد. مثل تعجبش در یکی از جاهایی که از او تقاضا کرده بودند سخنرانی کند و در پاسخ گفته بود: «من نمی‌دانم باید درباره چه حرف بزنم. من ریاضیات بلدم نه چیز دیگری.» این مختصات جایی بود که او ایستاد در سال‌های کوتاه زندگی‌اش. سال‌های کوتاهی که البته پربارتر از عده‌های بزرگ سال‌های عمر بسیاری از ماست.

جوانمرگی یا شکوه یک زندگی کوتاه

شاید آن ماجرای تلخ اتوبوس نخبگان باعث شد بیش از بسیاری از نخبه‌ها نامش در ذهنمان حک شود. اما مهم‌تر این بود که او یک نشانه بود. نشانه‌ای مهم برای نسل خودش و یکی، دو نسل بعد از خودش.

مداقه بر زندگی‌اش سراسر الهام‌بخش بود. ایستادن در برابر تمام ناممکن‌ها. هیچ چیزی، هیچ محدودیتی، هیچ نگاه و جهان‌بینی دگم و بسته‌ای نه در ایران نه در آمریکا او را برای ایستادن در بالاترین سطوح تخصصش متوقف نکرده بود. نگاه به زندگی‌اش بیش از آنکه حسرت خواری بر نبوغ

دست‌نیافتنی‌اش باشد انگیزه و الهامی بود برای ایستادن در برابر ناممکن‌ها برای هر کدام از ما که ناممکن‌هایی در زندگی‌مان داشتیم و داریم.

همان‌طور که حضورش در بالاترین سطوح آکادمیک دنیا الهام بخش و نویدبخش بود برای بسیاری مهاجران ایرانی و آسیایی که تصور فتح کرسی‌های معتبر دانشگاهی غرب برایشان ناممکن به نظر می‌رسید.

بی‌شمار دوستان در حال تحصیل یا فارغ‌التحصیلم در خارج از ایران در رشته‌های متفاوت همیشه از این سد سخت و بزرگ سخن می‌گفتند که با وجود گرفتن مدارک سطح بالا و درس خواندن در معتبرترین فضاهای آکادمیک باز برای رسیدن به کرسی‌های تدریس سطح بالا دچار مشکلند و تقریباً بلااستثنا مریم میرزاخانی یکی از آن مثال‌ها بود که الهام بخش و حامل پیام امید و امیدواری برایشان بود.

با خودم فکر می‌کنم این عمر کوتاه نبود. این دستاوردها از دستاوردهای درخشان در ریاضیات تا تبدیل شدنش به چنین نشانه مهمی همه آن معنایی است که آدمی از زندگی می‌خواهد. جز این است؟

از طرفی اما جانم می‌سوزد. خیالم می‌رود پی تاریخ این سرزمین و آن همه «جوانمرگی» که به یاد می‌آوریم. جوانمرگی تنها مرگ فیزیکی نیست گاه مرگ فیزیکی است و گاه پایان یافتن پروسه تولید و خلق کردن در یک آدم باهوش، خلاق، خوش فکر و... بی‌شمارانند و با خودم فکر می‌کنم خانم میرزاخانی شما که در برابر همه ناممکن‌ها ایستادی کاش در برابر این یکی ناممکن لامصب این سرطان لعنتی و این ملک الموت می‌ایستادی. به خدا ۴۰ سالگی زود بود. خیلی زود... این چرخ بدرفتار است این چرخ کج رفتار است این چرخ دین و آیین ندارد شما که نشانمان دادی رفتار چرخ و آیین چرخ در برابر آیین باشکوهی که دستاورد تو بود عددی نیست پس چه شد؟!

شاید هم باید به سیاق همان اولین باری که نامتان را خواندم زنگ بزنم به مامان و بگویم این بار مادر «جان مریم» را عوض پلی کردن خودش بخواند. با صدای گرم جنوبی‌اش بخواند «جان مریم چشما تو وا کن!» شاید فکر کنیم این روزگار تلخ‌تر از زهر خواب تلخی بیش نیست.

ایران جمعه شماره ۴۵ دوره جدید (ضمیمه آخر هفته روزنامه ایران)

صاحب امتیاز: خبرگزاری جمهوری اسلامی / مدیر مسئول: مهدی شفیعی / سردبیر: جواد دلیری

معاونان سردبیر: امیر یوسفی، سرگه بارسقیان / دبیر ویژه‌نامه: محسن بوالحسنی

دبیر اجرایی: جواد عبدی / دبیر عکس: ابوالفضل نسایی / مدیر هنری: محمد طاهری

صفحه‌آرایی: محمد عباسپور، دنیا حق‌شنو، مهدی بخشی / ویراستاری و حروفچینی: گروه ویراستاری و حروفچینی «ایران»
 لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران

